

مشارکت سیاسی و تنوع رفتار رأی دهندگان

اسماعیل عالی‌زاد*

چکیده

مسئله مشارکت سیاسی مسئله‌ایست که در جامعه ما، به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، از جایگاه خاصی برخوردار شده است به نحوی که برخی از سطوح آن، به ویژه رفتار رأی‌دهی، همواره مورد حمایت و تأکید نظام سیاسی قرار دارد و تبلیغات سیاسی گسترده‌ای برای آن صورت می‌پذیرد. از این‌رو، شناخت این رفتار سیاسی که گسترده‌ترین فعالیت سیاسی اعضای جامعه است و شناسایی عوامل موثر بر آن امری ضروری است. این همان مسئله‌ای است که موضوع و هدف اساسی این پژوهش را تشکیل داده است. در این راستا، با بهره‌مندی از برخی مباحث نظری و هم‌چنین با به‌کارگیری شیوه‌ای تجربی، تلاش به عمل آمد تا مسئله مشارکت سیاسی مورد مطالعه و ارزیابی قرار گیرد. برای این کار از جمعیت آماری تهرانیان بالای ۱۹ سال نمونه‌ای ۴۳۰ نفره انتخاب گردید و داده‌های لازم از طریق پرسش‌نامه جمع‌آوری شد و با ابزار تحلیلی رگرسیون لجستیک مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. یافته‌های این مطالعه نشان داد که بین سن، سطح تحصیلات، پایگاه اجتماعی - اقتصادی، دانش سیاسی، اثربخشی سیاسی (به عنوان متغیرهای زمینه‌ای و مستقل) از یک‌سو و میزان مشارکت سیاسی (عمل رأی‌دادن در انتخابات سراسری) از سوی دیگر رابطه وجود دارد. اما، این رابطه خود تحت تأثیر شرایط و زمینه‌های مختلف سیاسی است. به نحوی که در شرایط مختلف، عوامل فوق بر مشارکت سیاسی تأثیرات گوناگونی می‌گذارند.

* دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی

کلیدواژه‌ها: مشارکت سیاسی (عمل رأی دادن)، آگاهی و دانش سیاسی، اثربخشی سیاسی، پایگاه اجتماعی - اقتصادی.

مقدمه

(نیم‌نگاهی به طرح مسئله)

مشارکت سیاسی (political participation)، به ویژه مشارکت در عمل رأی دادن (voting) و حضور در عرصه انتخابات و گزینش مقامات سیاسی، جزئی از رفتار اجتماعی محسوب می‌شود و اهمیت فوق‌العاده آن در جوامع امروزی غیرقابل انکار است. چرا که یکی از ارکان و شاخص‌های عمده توسعه سیاسی به‌شمار می‌رود و به میزان زیادی بیانگر نوع نظام سیاسی هر جامعه‌ای می‌باشد؛ علاوه بر این، رابطه تنگاتنگی با مشروعیت نظام‌های سیاسی دارد. بنابراین، مطالعه مشارکت سیاسی هر جامعه‌ای، شناخت رفتار سیاسی مردم آن را میسر می‌سازد و مشخص می‌کند که در بسترهای اجتماعی گوناگون، میزان این مشارکت چگونه و تحت تأثیر چه عواملی تغییر می‌پذیرد.

امروزه شناخت رفتار سیاسی در درون جوامع و به ویژه بررسی این‌که چه کسانی در سیاست مشارکت می‌کنند، چرا مشارکت می‌کنند و تحت تأثیر چه عواملی هستند، امری ضروری است (راش، ۱۳۷۷، ص ۹۹) و جامعه ما (ایران) نیز از این امر مستثنا نیست. به ویژه آنکه پس از انقلاب اسلامی، مشارکت سیاسی (به‌خصوص رفتار رأی‌دهی) بسیار مورد توجه قرار گرفت. شعارهای انقلابی با تأکید بر ارزش‌ها و آرمان‌هایی نظیر استقلال، آزادی، برابری و... همگی حکایت از تأکید بر مشارکت سیاسی دارند. «این شعارها نشان می‌دهند که مهم‌ترین هدف و ارزش سیاسی انقلاب اسلامی ایران تحقق آزادی‌های سیاسی و حقوق سیاسی مردم در نظام آرمانی بوده است» (پناهی، ۱۳۷۹، ص ۷۸). هم‌اکنون نیز کماکان مشاهده می‌شود که اهداف فوق به‌عنوان مهم‌ترین محور شعارهای انتخاباتی در جامعه ما دنبال می‌شود و حتی نرخ آن‌ها افزایش یافته است (پناهی، ۱۳۸۰، ص ۳۸). از این‌رو، جای تعجب نیست که مشارکت سیاسی و به‌طور خاص مشارکت در عمل رأی دادن همواره مورد توجه بوده، بدان اهمیت داده شده و برای تحقق آن تلاش‌های بسیاری صورت گرفته است. به‌طوری‌که

امروزه، شرکت در انتخابات برای بیش تر مردم اصلی ترین فعالیت سیاسی به شمار می رود.

از سوی دیگر، انتخابات سیاسی یکی از متداول ترین ساختارهای سیاسی در جهان معاصر است و آشکارترین مؤلفه انتخابات یعنی عمل رأی دادن تک تک شهروندان، یکی از ساده ترین و فراوان ترین اعمال سیاسی محسوب می شود (آلموند و پاول، ۱۳۸۰، ص ۱۳۶). از این رو، توجه به عوامل مهمی که بر میزان این مشارکت تأثیر می گذارند، ما را در جهت شناخت هر چه بیش تر این مؤلفه مردم سالاری یاری می رساند.

بنابراین، این پرسش اساسی می تواند مطرح شود که چه عواملی (و تا چه اندازه) می توانند میزان مشارکت اعضای جامعه در امر انتخابات و گزینش مقامات سیاسی و به طور کلی رفتار رأی دهی آنان را تحت تأثیر قرار دهند. یا به عبارت دقیق تر و بر اساس روندی که در این پژوهش دنبال شده است، عوامل مختلف جمعیتی (نظیر سن و جنس) و اجتماعی (مانند پایگاه اجتماعی - اقتصادی) و هم چنین آگاهی و رویکرد سیاسی شهروندان نسبت به مسائل و فعالیت های سیاسی (همچون دانش سیاسی و حس اثربخشی سیاسی) تا چه اندازه می توانند میزان مشارکت سیاسی (رأی دهی) را دستخوش تغییر سازند.

در ادامه، ضمن ارائه تعاریف گوناگون و بررسی رویکردهای نظری مختلف در باب مشارکت سیاسی که از سوی صاحب نظران حوزه جامعه شناسی سیاسی طرح شده اند و روشنگر تأثیر و نفوذ عوامل گوناگون بر رفتار رأی دهی می باشند، تلاش می شود تا اثرگذاری عوامل مذکور مورد ارزیابی قرار گیرد و نتایج آن که برآمده از یک پژوهش تجربی است^(۱) به تصویر کشیده شود.

مشارکت سیاسی چیست؟

سابقه بررسی و مطالعه مشارکت سیاسی به نیم قرن پیش بازمی گردد، یعنی زمانی که اهل تحقیق به بررسی رفتار سیاسی و آثار آن بر دگرگونی های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پرداختند. مروری بر تحقیقات و آثار مهم انجام شده نشان می دهد که از اوایل نیمه دوم قرن بیستم به این سو، تحقیقات نظری و تجربی فراوانی درباره مشارکت سیاسی، در اقصی نقاط جهان (اعم از جوامع توسعه یافته و در حال توسعه) صورت

پذیرفته است. از این منظر، می‌توان ابراز داشت که مشارکت سیاسی، پدیده‌ای جهانی است، نه به این معنا که همه افراد لزوماً به فعالیت سیاسی می‌پردازند و نه این که از نظر شکل یا وسعت در همه جوامع به یک اندازه معمول است، بل که به این معنی که در همه جوامع یافت می‌شود (راش، ۱۳۷۷، ص ۱۲۳) و شرایط پذیرش تغییرات را فراهم می‌سازد. اما، برای مشارکت سیاسی، بر اساس رویکردهای متفاوت، تعاریف گوناگونی ارائه شده است که در ادامه به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌شود.

در «فرهنگ جامعه‌شناسی»، مشارکت سیاسی این‌گونه تعریف شده است: «شرکت در فراگردهای سیاسی که به گزینش رهبران سیاسی منجر می‌شود و سیاست عمومی را تعیین می‌کند یا بر آن اثر می‌گذارد» (آبرکراسی، هیل و ترنر، ۱۳۶۷، ص ۲۸۶). آلن دو بنوا (Alain de Benoist) با تأکید به مسئله «دمکراسی» معتقد است که حاکمیت مردم، در مشارکت عموم متجلی می‌شود. منظور وی از مشارکت این است که فرد به تجربه شخصی، خود را عضوی از جماعت و جزئی از کل بداند و نقش فعالی را که در این‌گونه تعلق و وابستگی مستتر است را به‌درستی ارائه کند. از این‌رو، مشارکت سیاسی، یک قالب سیاسی است که در آن هر شهروند حق دارد خصوصاً از طریق تعیین حکام و امکان اظهار موافقت و مخالفت با آن‌ها در امور عامه شرکت جوید (دوبنوا، ۱۳۷۲، صص ۵۷-۵۹).

برخی از اندیشمندان در تعریف مشارکت سیاسی، توجه خود را بر سطوح مختلف مشارکت متمرکز ساخته‌اند که از این میان می‌توان به لستر میلبرات (L. W. Milbrath) اشاره کرد. میلبرات سلسله‌مراتبی از مشارکت سیاسی را مطرح کرده که از عدم درگیری تا گرفتن مقام رسمی دولتی تغییر می‌کند و بیان می‌دارد که پایین‌ترین سطح مشارکت واقعی، رأی دادن در انتخابات است.^(۲)

گروهی دیگر از متفکران نیز صرفاً به جنبه گزینش رهبران سیاسی توجه دارند و انتخابات را به‌عنوان مهم‌ترین و بارزترین نوع مشارکت افراد در عرصه سیاسی قلمداد می‌کنند، زیرا بر این مسئله تأکید دارند که استفاده از حق رأی و مشارکت در اداره کشورها از طریق نظام رأی‌دهی، مسئله‌ای است که تقریباً مقبولیت عام یافته است. البته این مسئله امری بدیهی است، چرا که به‌جز موارد استثنایی رأی دادن، سیاست در همه

جوامع [از جمله جامعه ما] یک فعالیت اقلیت محسوب می‌شود و بالاترین سطح مشارکت سیاسی صرفاً در انتخابات دیده می‌شود. دلیل این امر نیز به این واقعیت آشکار برمی‌گردد که بسیاری از سطوح مشارکت سیاسی مانند داشتن مقام سیاسی یا اداری، جستجوی مقام سیاسی یا اداری، عضویت فعال در یک سازمان سیاسی و... نسبت بسیار کمتری از اعضاء جامعه را جلب می‌کنند. از طرف دیگر، باید توجه داشت که اساساً رأی دادن با تمام سادگیش می‌تواند پیامدهای عمیقی داشته باشد و مشارکت سیاسی از طریق رأی دادن، برای نظام‌های سیاسی اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد.

بدین ترتیب، در این مقاله با تأکید بر مسئله انتخابات، تعریفی خاص از مشارکت سیاسی ارائه می‌شود که بدین گونه است: «شرکت آگاهانه و داوطلبانه اعضای یک جامعه در فراگردهای سیاسی (رأی دادن در انتخابات سراسری) که هدف آن گزینش رهبران و مقامات سیاسی است».

ملاحظات نظری درباره مشارکت سیاسی

در تبیین مشارکت سیاسی نظریه‌های متنوعی شکل گرفته است که در بسیاری از آنها شرکت در انتخابات و گزینش مقامات سیاسی به‌عنوان پدیده‌ای محوری مورد توجه قرار گرفته و ارتباط آن با سایر مقولات و مولفه‌های اجتماعی بررسی شده است. در دنباله بحث، برخی از این آراء از نظر گذرانده می‌شود.

در زمینه مشارکت سیاسی، مطالعات سیمور مارتین لیپست (Seymour Martin Lipset) از جمله تحقیقاتی است که دست‌آوردهای مهمی برای رشد و توسعه جامعه‌شناسی سیاسی به همراه داشته است. محور مطالعاتی وی، عمدتاً پژوهش‌های میدانی راجع به رأی‌گیری و مبارزات انتخاباتی است و برای تبیین مشارکت سیاسی، بر متغیرهای اجتماعی نظیر پایگاه اجتماعی - اقتصادی (social-economic status) تأکید دارد. لیپست معتقد است که بین مشارکت سیاسی و عوامل اجتماعی و اقتصادی رابطه قوی وجود دارد و در اکثر مطالعات خود، رابطه مثبت بین پایگاه اجتماعی - اقتصادی و مشارکت سیاسی را نشان داده است (Lipset, 1976, p 223).

البته مدارک و شواهد فراوان و گسترده‌ای وجود دارد که مشارکت سیاسی در تمام سطوح بر طبق پایگاه اجتماعی - اقتصادی، جنسیت، سن، شخصیت و محیط سیاسی یا زمینه‌ای که در آن مشارکت صورت می‌گیرد فرق می‌کند (راش، مایکل؛ (۱۳۷۷)، ص ۱۳۱). در

واقع می‌توان گفت که هیچ مطالعه‌ای وجود ندارد که رابطه مثبت پایگاه اجتماعی - اقتصادی و مشارکت سیاسی را نشان ندهد. برای مثال، مطالعه سیدنی وربا (Sidney Verba) و نای (N. Nie) در زمینه اثر پایگاه اجتماعی - اقتصادی افراد بر مشارکت آنان در صحنه سیاست در آمریکا به این نتیجه رسید که هرچه افراد به لحاظ اجتماعی - اقتصادی از پایگاه بالاتری برخوردار باشند، میزان مشارکت آنها هم بیش‌تر است (مسعودنیا، ۱۳۸۰، ص ۱۵۴). بدین ترتیب، مشاهده می‌شود رأی دادن که پیشتر، سهل‌ترین عمل مشارکتی تلقی می‌شد، تا حدی تحت تأثیر پایگاه اجتماعی - اقتصادی قرار گرفته و از الگوهای پیوندهای سازمانی تأثیر پذیرفته است (نلسون، ۱۳۷۹، ص ۱۶۳).

لستر میلبرات نیز معتقد است که مشارکت سیاسی بسته به عوامل مختلفی هم‌چون محیط سیاسی، موقعیت سیاسی، انگیزه‌های سیاسی و ویژگی‌های شخصی تغییر می‌کند. به عقیده او هر چه افراد در معرض انگیزه‌های سیاسی به صورت بحث درباره سیاست، تعلق به سازمانی که به شکلی به فعالیت سیاسی می‌پردازد و دسترسی داشتن به اطلاعات سیاسی مربوط قرار داشته باشند، احتمال مشارکت سیاسی آنان افزایش می‌یابد. همین‌طور محیط یا زمینه سیاسی ممکن است مشارکت و یا شکل‌هایی از مشارکت را تشویق کند و یا برعکس مشوق مشارکت نباشد. برخی از اندیشمندان به مشارکت سیاسی با توجه به جنبه‌های مختلف آن نگرینسته‌اند. برای مثال، جیرینت پری (G. Parry) توجه ما را به سه جنبه مشارکت سیاسی معطوف می‌دارد. در این رابطه مفهوم اساسی مورد نظر پری «شیوه مشارکت» (mode of participation) است. منظور وی از شیوه مشارکت این است که مشارکت چه شکلی به خود می‌گیرد، آیا رسمی است یا غیررسمی و استدلال می‌کند که شیوه مشارکت بر طبق فرصت، میزان علاقه و نگرش‌های رایج نسبت به مشارکت در جامعه مربوط و به ویژه این‌که آیا مشارکت تشویق می‌شود یا نمی‌شود فرق خواهد کرد (راش، ۱۳۷۷، صص ۱۲۴-۱۲۵).

برخی از رفتارگرایان، هم‌چون رابرت دال، رابرت لین و چارلز آندرین نیز در بخشی از بررسی‌هایشان موضوعاتی نظیر بی‌تفاوتی سیاسی (political apathy) و اثربخشی سیاسی (political efficacy) را مورد مطالعه قرار داده‌اند. در پارادایم آنها (پارادایم رفتار اجتماعی)، مسئله مورد توجه عمدتاً این است که «چه عواملی فرد را از مشارکت سیاسی باز می‌دارند؟» اندیشمندان این حوزه با رجوع به علت‌های فردی و روان‌شناختی مبتنی بر اصول رفتارگرایانه،

می‌کوشند این مسئله را تبیین کنند. به همین ترتیب، نظر آنان بر این امر استوار است که یک نظام سیاسی فقط از ساختارها تشکیل نمی‌شود، بل که هم‌چنین، شامل مجموعه‌ای از طرز فکرها و رفتارهای کم‌وبیش پیوسته است. از این منظر، مشارکت سیاسی هم از تمایل افراد و هم از فرصت‌های ممکن برای مشارکت ناشی می‌شود.

نماینده برجسته این رویکرد، رابرت دال (R. A. Dahl) است که تلاش می‌کند پدیده گرایش و عدم گرایش افراد به مشارکت سیاسی را تبیین کند. دال به بی‌تفاوتی سیاسی به‌عنوان پدیده‌ای آسیب‌شناختی توجهی خاص دارد و در پی ارائه تصویری از عدم علاقه افراد به مشارکت سیاسی است. او به ارتباط تنگاتنگ اثربخشی سیاسی و بی‌تفاوتی سیاسی اشاره می‌کند و معتقد است که افراد وقتی تصور کنند آنچه که انجام می‌دهند اثر قابل توجهی بر نتایج سیاسی نخواهد گذاشت کمتر در امور سیاسی درگیر می‌شوند. به‌طوری که می‌توان گفت، هرچه احساس اثربخشی سیاسی فردی کمتر باشد مشارکت سیاسی، کمتر خواهد بود. بدین ترتیب، می‌توان افراد را بر اساس میزان اثربخشی سیاسی و میزان اعتماد به نظام سیاسی به گونه زیر طبقه‌بندی می‌کند.

طبقه‌بندی افراد بر اساس میزان اثربخشی سیاسی و اعتماد به نظام سیاسی

اثربخشی سیاسی	میزان اعتماد به نظام سیاسی	
	بالا	پایین
بالا	مشارکت سیاسی بالا	مشارکت اعتراض‌آمیز
پایین	تابعدیت از نخبگان	بی‌تفاوتی سیاسی

شایان ذکر است در بررسی مشارکت سیاسی، باید به کسانی که اصلاً مشارکت نمی‌کنند نیز توجه شود. البته مسلم است بی‌تفاوتی سیاسی که بازتابی از نارضایتی مردم از عدم موفقیت سیاسی است، صرفاً به عدم حضور افراد در فرآیند سیاسی ختم نمی‌شود، بل که ممکن است گاهی اوقات به مشارکت منجر شود. بنابراین، مشارکت لزوماً متضمن پذیرش نظام سیاسی نیست و بی‌تفاوتی می‌تواند هم به وسیله فعالیت سیاسی و هم با عدم فعالیت ابراز شود (مان، صص ۱۲۹-۱۳۰). از جمله کسانی که به این جنبه توجه داشته‌اند، چارلز آندرین (Charles Andrain) و دیوید اپتر (D. E. Apter) هستند. این صاحب‌نظران به ویژه به جنبه رأی‌دادن در مشارکت سیاسی توجه خاصی

دارند و معتقدند که بی تفاوتی سیاسی، گاهی به رأی اعتراض (protest vote) منجر می‌شود. بدین گونه که رأی دهندگان از طریق رأی دادن به احزاب یا نمایندگان مخالف، اعتراض خود را به حزب حاکم نشان می‌دهند. آندرین و اپتر، عواملی هم‌چون تورم، درآمد اشخاص و بیکاری را بر بی تفاوتی و رفتار رأی‌دهی موثر می‌دانند، و تأکید خاصی بر دانش و آگاهی سیاسی (political knowledge) دارند. آنان معتقدند که دانش سیاسی به گزینه‌های شهروندان در انتخابات شکل و قالب می‌بخشد (آندرین و اپتر، ۱۳۸۰، صص ۴۰۴-۴۱۵). برای مثال، اگر انتخاب‌کنندگان هیچ برنامه سیاسی مشخصی دریافت نکنند و یا برنامه‌های اعلام شده با دانش سیاسی آن‌ها مطابقت نداشته باشد، احتمالاً یا به این قناعت می‌کنند که راه را بر نامزدی‌هایی ببندند که کمتر مورد علاقه‌شان هستند و به عبارت دیگر، با عمل خود بر کناره‌گیری این نامزدها تأکید می‌کنند و یا آنکه در انتخابات شرکت نمی‌کنند و به انزوای سیاسی روی می‌آورند.

چهارچوب تحلیلی، تعریف مفاهیم و فرضیه‌ها

در بخش پیشین، مشخص شد که موضوع مشارکت سیاسی را می‌توان از زوایای گوناگون و با دیدگاه‌ها و پارادایم‌های متفاوت مورد واکاوی و بررسی قرار داد و روشن گردید که عوامل متعددی اعم از اجتماعی، سیاسی، شخصیتی و روانی در مشارکت سیاسی مدخلیت دارند. از این رو، در پژوهش صورت گرفته، تلاش به عمل آمد تا ابعاد مختلف مسئله پوشش داده شود تا بدین طریق، به درک مناسب یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین رفتارهای اجتماعی اعضای جامعه دست یابیم. بنابراین در ادامه بحث، به معرفی اجمالی عواملی پرداخته می‌شود که در قالب متغیرهای مستقل پژوهش (independent variables of research)، مشارکت سیاسی (عمل رأی دادن)^(۳) یا به عبارت دیگر، متغیر وابسته پژوهش (dependent variable of research) را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

در این مقاله، در قالب یک مدل تحلیلی چند متغیره (multivariate analysis) تأثیر سه متغیر پایگاه اجتماعی - اقتصادی، دانش و آگاهی سیاسی و احساس اثربخشی سیاسی به‌عنوان متغیرهای مستقل تحقیق در کنار سه متغیر سن، جنس و تحصیلات

به‌عنوان متغیرهای زمینه‌ای (background variables) بر مشارکت سیاسی سنجیده می‌شود.^(۴)

پایگاه اجتماعی - اقتصادی (SES) متغیری اجتماعی است و آن وضع یا مرتبتی عینی است که افراد جامعه، بر اساس معیارهای ارزشی - اجتماعی رایج در جامعه، اعتبار اجتماعی به رسمیت شناخته شده خود را از آن کسب می‌کنند. پایگاه اجتماعی - اقتصادی یک واقعیت جامعه‌شناختی است که باعث می‌شود افراد و موقعیت‌ها در جامعه بر اساس ارزش و احترام درجه‌بندی شوند. اکثر تحقیقات، رابطه مثبت پایگاه اجتماعی - اقتصادی را با مشارکت سیاسی نشان داده‌اند. به عبارت دیگر، موقعیت یک شخص در سلسله‌مراتب قشربندی یک جامعه، نسبت خاصی از مشارکت سیاسی را نشان می‌دهد. به‌طور کلی، شاخص پایگاه اجتماعی - اقتصادی که برآیندی از منزلت شغلی، سطح برخورداری از آموزش و تحصیلات و میزان درآمد خانواده است،^(۵) بر میزان مشارکت اثر دارد و می‌توان تأثیر آن را از طریق رأی دادن تا اشکال گسترده‌تر مشارکت سیاسی طبقه‌بندی کرد.

همان‌گونه که قبلاً بیان گردید، دانش سیاسی (political knowledge) که شامل اطلاعات سیاسی درباره جامعه، افراد و گروه‌ها است، امری تعیین‌کننده در مشارکت سیاسی است. این متغیر که «فرایند سازماندهی، تعبیر، تفسیر و ارتباط اطلاعات سیاسی افراد را می‌سنجد» (محسنی، ۱۳۷۹، ص ۴۲) قادر است که در شکل‌گیری و تقویت ارزش‌های سیاسی (political values) و نگرش‌های سیاسی (political attitudes) نقش مهمی ایفا کند. از این‌رو، دانش سیاسی عاملی موثر در سوگیری افراد نسبت به فرهنگ سیاسی در حال ترویج از سوی نظام حاکم به‌شمار می‌رود. بنابراین، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم باعث تحریک انگیزه‌های افراد برای حضور یا عدم حضور آن‌ها در انتخابات می‌شود. به عبارت دیگر، دانش سیاسی به‌شدت در تعیین رفتار سیاسی افراد جامعه و نحوه‌گزینش آن‌ها موثر است.^(۶)

میزانی که افراد احساس می‌کنند مشارکت آن‌ها می‌تواند در سیاست و خط‌مشی‌ها تأثیر بگذارد اثربخشی سیاسی (political efficacy) نامیده می‌شود و متغیری است که ارتباط تنگاتنگی با مشارکت سیاسی و بی‌تفاوتی سیاسی دارد. محققان زیادی از جمله

میلبرات و گوئل (Goel) با توجه به پژوهش‌های میدانی خود به این نتیجه رسیده‌اند که همبستگی‌های آماری نیرومندی میان میزان مشارکت سیاسی و اثربخشی سیاسی وجود دارد و میزان‌های بالاتر اثربخشی سیاسی با منغیرهای دیگری نیز مانند پایگاه اجتماعی - اقتصادی و میزان تحصیلات همبستگی دارد (راش، ۱۳۷۷، ص ۱۴۱). این متغیر هم‌چنین اهمیت خاصی نزد برخی صاحب‌نظران رفتارگرا، هم‌چون رابرت دال دارد. به عقیده دال اگر میزان اثربخشی سیاسی بالا باشد، میزان مشارکت سیاسی نیز افزایش می‌یابد و اگر میزان اثربخشی سیاسی پایین باشد، بی‌تفاوتی سیاسی را به ارمغان می‌آورد. به نظر او وقتی افراد تصور کنند آنچه که انجام می‌دهند اثر قابل توجهی بر نتایج سیاسی نخواهد گذاشت کمتر در امور سیاسی درگیر می‌شوند.^(۷)

بنابراین با توجه به توضیحات فوق می‌توان فرضیه‌های زیر را استخراج کرد:

- ۱- بین پایگاه اجتماعی - اقتصادی و مشارکت سیاسی (عمل رأی دادن) رابطه مثبت وجود دارد. یعنی با ارتقاء پایگاه اجتماعی - اقتصادی، احتمال رأی دادن در انتخابات سراسری افزایش می‌یابد.
- ۲- هرچه سطح تحصیلات اعضای جامعه بیشتر باشد، احتمال مشارکت سیاسی آنان نیز افزایش می‌یابد.
- ۳- با افزوده شدن دانش و آگاهی سیاسی، رفتار رأی‌دهی نیز تقویت می‌شود.
- ۴- اگر میزان اثربخشی سیاسی بالا باشد، احتمال اقدام به مشارکت سیاسی افزایش می‌یابد.

ملاحظات روشی

در پژوهش انجام شده، به منظور رجوع به واقعیت، از روش پیمایش (survey) استفاده شد. اطلاعات مورد نیاز نیز از طریق تکمیل پرسش‌نامه، به سبک مصاحبه حضوری، جمع‌آوری و سپس پردازش شد.

جمعیت آماری پژوهش نیز شامل افرادی است که فرض سابقه شرکت در انتخابات و عمل رأی دادن برای آنها محقق باشد. از این رو، در این پژوهش به دلایل متعددی^(۸) امکان شرکت در آخرین انتخابات ریاست جمهوری (دوره هشتم) (۱۳۸۰)، برای تمام پاسخگویان مورد توجه قرار گرفت. بدین معنی که احتمال شرکت در هر دو دوره

متوالی انتخابات ریاست جمهوری اخیر (دوره هشتم و نهم) برای پاسخگویان ممکن بوده باشد. در این میان، شهر تهران نیز به دلیل آنکه دارای بیش‌ترین پیچیدگی اجتماعی در میان شهرهای کشور است و بستر مناسبی برای پژوهش مورد نظر است، به‌عنوان مرکز و میدان تحقیق انتخاب شد. بنابراین جمعیت آماری تحقیق، شامل مردان و زنان نوزده سال به بالا می‌شود که ساکن شهر تهران هستند.

در ادامه، برای انتخاب نمونه‌ای احتمالی (probability sample) که به واسطه آن بتوان خصایص جمعیت یا کل تعریف شده را استنباط کرد، از یک طرح نمونه‌گیری چند مرحله‌ای شامل ترکیبی از دو شیوه نمونه‌گیری تصادفی ساده (simple random sampling) و نمونه‌گیری خوشه‌ای (cluster sampling) استفاده شد.

در زمینه تحلیل داده‌ها نیز به دلیل نوع و ماهیت متغیرها و تعامل پیچیده آنها، از رگرسیون لجستیک (Logistic Regression) که یک روش تحلیل آماری چند متغیره است بهره گرفته شد.

یافته‌های پژوهش

پیش از آغاز تحلیل مناسب است که سیمایی از جمعیت نمونه ترسیم شود. این جمعیت (پاسخگویان)، افراد ۱۹ تا ۶۷ سال را پوشش داده است که ۴۸٫۴ درصد (۲۰۸ نفر) آن را مردان و ۵۱٫۶ درصد (۲۲۲ نفر) را زنان تشکیل می‌دهند و میانگین کل سنی آن ۳۸٫۳۳ است. این افراد بر اساس گروه‌های سنی، تحصیلی، پایگاه اجتماعی - اقتصادی، میزان دانش سیاسی و میزان اثربخشی سیاسی مطابق جدول شماره (۱) توزیع شده‌اند.

داده‌های مندرج در این جدول نشان می‌دهد که ۳۳٪ از پاسخگویان به پایگاه اجتماعی - اقتصادی پایین، ۵۵٫۱٪ به پایگاه اجتماعی - اقتصادی متوسط و باقی افراد (۱۱٫۹٪) به پایگاه اجتماعی - اقتصادی بالا تعلق دارند. هم‌چنین، این جدول نشان می‌دهد که افراد جامعه را می‌توان با توجه به میزان آگاهی و دانش سیاسی به دو گروه طبقه‌بندی کرد. گروه نخست (پایین)، که ۴۴٫۷٪ از پاسخگویان را در برمی‌گیرد شامل کسانی می‌شود که اطلاعات نسبتاً اندکی درباره جامعه، افراد، گروه‌ها، قواعد و منشورها و به‌طور کلی، درباره فعالیت‌ها و امور سیاسی دارند. از سوی دیگر، گروه دوم (بالا)

کسانی را پوشش می‌دهد که در موارد برشمرده، امتیاز نسبتاً بالایی اخذ می‌کنند (متوسط به بالا).

جدول شماره (۱): توزیع فراوانی جمعیت نمونه بر حسب متغیرهای زمینه‌ای و مستقل پژوهش

درصد	تعداد $n = 430$	متغیرهای زمینه‌ای و مستقل
۱۲/۶	۵۴	۱۹-۲۴ ساله
۲۷/۴	۱۱۸	۲۵-۳۴ ساله
۲۸/۶	۱۲۳	۳۵-۴۴ ساله
۲۴/۲	۱۰۴	۴۵-۵۴ ساله
۷/۲	۳۱	+ ۵۵ ساله
۵/۱	۲۲	(بی‌سواد، خواندن و نوشتن)
۲۰/۹	۹۰	(ابتدایی و راهنمایی)
۴۱/۴	۱۷۸	(دیپلم و پیش‌دانشگاهی)
۲۹/۸	۱۲۸	(کاردانی و کارشناسی)
۲/۸	۱۲	(کارشناسی ارشد و دکترا)
۳۳,۰	۱۴۲	پایین
۵۵,۱	۲۳۷	متوسط
۱۱,۹	۵۱	بالا
۴۴,۷	۱۹۲	پایین
۵۵,۳	۲۳۸	بالا
۳۵,۱	۱۵۱	پایین
۶۴,۹	۲۷۹	بالا

جمعیت مورد بررسی، بر اساس میزان اثربخشی سیاسی نیز به ترتیب در دو گروه پایین (۳۵,۱٪) و بالا (۶۴,۹٪) توزیع شده‌اند. این نسبت‌ها بدین مفهوم‌اند که گروهی از پاسخگویان که در دسته پایین قرار دارند معتقدند که اعمال سیاسی آن‌ها و عامه مردم، تأثیری بر سیاست‌ها و خط‌مشی‌های نظام سیاسی حاکم نمی‌گذارند و یا این‌که تأثیر بسیار ضعیفی دارند. این افراد تقریباً یک‌سوم از جمعیت نمونه را در بر دارند. در قطب مخالف (بالا)، گروهی قرار دارند که تقریباً دو‌سوم پاسخگویان را تشکیل می‌دهند و معتقدند اعمال فوق بر سیاست‌ها و خط‌مشی‌ها تأثیر می‌گذارند و نباید از آن‌ها غفلت ورزید.

در گام بعدی، سیمای جمعیت نمونه بر اساس متغیر وابسته پژوهش (مشارکت سیاسی یا به عبارت دقیق‌تر عمل رأی دادن) به تصویر کشیده می‌شود. در این راستا،

جمعیت مورد بررسی بر اساس این‌که در انتخابات دوره هشتم و نهم ریاست جمهوری، رأی داده‌اند یا نه به دو دسته تقسیم می‌شوند. حاصل این تقسیم‌بندی به تفکیک دو دوره انتخاباتی (دوره هشتم و نهم ریاست جمهوری) در جدول شماره ۲ نشان داده شده است که با فرض احتمالی بودن نمونه مورد مطالعه، می‌توان نتایج آنرا به کل جمعیت هدف (شهروندان تهرانی ۱۹ سال به بالا) تعمیم داد.

داده‌های این جدول بیان می‌دارد که در دوره هشتم، تقریباً ۶۴ درصد (۶۴٫۱۷٪) از جمعیت مورد بررسی در امر انتخابات مشارکت کرده‌اند و رأی خود را به صندوق انداخته‌اند. طرف دیگر جدول نشان می‌دهد کسانی که در دوره نهم مشارکت کرده‌اند تقریباً نیمی (۴۹٫۴۱٪) از واجدان شرایط را تشکیل می‌دهند و نیمی دیگر (۵۰٫۵۹٪) عدم حضور را ترجیح داده و به جای مشارکت رو به جانب بی‌تفاوتی دارند. بنابراین، در دوره نهم، نرخ مشارکت نسبت به دوره پیشین (دوره هشتم) افول یافته است و با افت تقریبی ۱۵ درصدی (۱۴٫۷۶٪) مواجه است.

جدول شماره (۲): توزیع فراوانی جمعیت نمونه بر حسب مشارکت

(رأی دادن) در دو دوره انتخابات ریاست جمهوری

هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری (۱۳۸۰)		نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری (۱۳۸۴)	
تعداد	درصد	تعداد	درصد
۲۷۴	۶۴٫۱۷	۲۱۱	۴۹٫۴۱
			n = ۴۲۷

اما، پرسش اساسی این است که چه عواملی در شکل‌گیری این رفتار (مشارکت سیاسی) نقش ایفا می‌کنند؟ این عوامل چه سهمی در نوسان نرخ مشارکت دارند و چرا؟ آیا تفاوتی در حضور یا عدم حضور اقشار مختلف در امر مشارکت سیاسی یافت می‌شود؟ در صورت وجود تفاوت، این امر چگونه تبیین می‌شود؟

ادامه این بررسی، تلاشی است در جهت پاسخ به پرسش‌های فوق. برای این منظور، با بهره‌گیری از نظریه‌های مطرح شده و در قالب مدلی چند متغیره، تأثیر عواملی هم‌چون جنس، سن، تحصیلات (به عنوان متغیرهای زمینه‌ای) و پایگاه اجتماعی - اقتصادی، دانش سیاسی و اثربخشی سیاسی (به عنوان متغیرهای مستقل پژوهش) بر مشارکت سیاسی یا عمل رأی دادن

(به عنوان متغیر وابسته پژوهش)، به تفکیک دو دوره انتخابات ریاست جمهوری (۱۳۸۰ و ۱۳۸۴)، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. جدول شماره (۳) برای دستیابی به این هدف طراحی شده است که در آن با استفاده از تکنیک تحلیلی رگرسیون لجستیک، شدت و جهت تأثیر هر یک از متغیرهای مذکور بر مشارکت سیاسی مشخص شده و امکان آزمون فرضیه‌ها نیز فراهم گشته است. علاوه بر این، با استفاده از داده‌های این جدول و با رویکردی تطبیقی، می‌توان به مقایسه مشارکت‌کنندگان در دو دوره متوالی پرداخت. همچنین، می‌توان پیش‌بینی کرد که احتمال مشارکت و یا عدم مشارکت (بی تفاوتی) اقلشار گوناگون به چه نحوی است. از رهگذر چنین یافته‌هایی برخی تفاوت‌ها آشکار می‌شود که این امر، خود نتایج قابل تأملی به همراه دارد.

جدول شماره (۳): نتایج رگرسیون لجستیک «مشارکت سیاسی» با متغیرهای زمینه‌ای و مستقل

مشارکت در نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری (۱۳۸۴)		مشارکت در هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری (۱۳۸۰)		متغیرها
Odds Ratio	B	Odds Ratio ^(۱)	B	
۱٫۲۹	۰٫۲۴	۱٫۲۴	۰٫۲۱	جنس (مرد = ۱)
۰٫۸۵	۰٫۱۵	۱٫۴۶	-۰٫۲۰**	سن
۰٫۵۴	-۰٫۶۷*	۱٫۷۳	۰٫۴۵*	سطح تحصیلات (دانشگامی = ۱)
				پایگاه اجتماعی - اقتصادی
۳٫۱۶	۱٫۱۲*	۱٫۳۸	۰٫۷۷*	پایین
۲٫۹۲	۱٫۰۱**	۲٫۴۰	۱٫۴۹**	متوسط
۰٫۷۹	-۰٫۲۳	۰٫۸۵	۰٫۳۲**	آگاهی و دانش سیاسی (بالا = ۱)
۰٫۴۵	۰٫۸۰**	۰٫۸۹	-۰٫۱۱	اثر بخشی سیاسی (بالا = ۱)
** Correlation is significant at the 0.01 level n = ۴۲۷		* Correlation is significant at the 0.05 level		

بر اساس داده‌های مندرج در جدول شماره ۳، مشخص می‌شود که در هر دو دوره انتخاباتی (دوره هشتم و نهم) بین جنس (مرد یا زن) و مشارکت سیاسی رابطه معناداری وجود ندارد. به عبارت دیگر، از این داده‌ها نمی‌توان نتیجه گرفت که بین رفتار زنان و مردان در این فعالیت سیاسی (عرصه انتخابات) اختلافی وجود دارد و نمی‌توان ابراز داشت که احتمال شرکت در انتخابات برای زنان بیش از مردان است و یا برعکس. رابطه متغیر سن و

مشارکت سیاسی در دوره هشتم معنادار و در دوره نهم فاقد معنا است. این بدان مفهوم است که در دوره هشتم، گرایش جوانان به شرکت در انتخابات اندکی بیش از سنین بالاتر است، یعنی با کاهش سن احتمال رأی دادن فزونی یافته ($B = -0,20$) و با افزایش سن این احتمال کاهش یافته است. این رابطه در دوره نهم فاقد معنا گزارش شده است و نمی‌توان اختلاف معناداری بین سنین مختلف در امر مشارکت پیدا کرد. در این دوره سهم مشارکت سنین مختلف تقریباً یکسان است.

دیگر متغیر زمینه‌ای پژوهش، سطح تحصیلات است که رابطه آن با مشارکت سیاسی در هر دو دوره انتخاباتی معنادار است، اما، اختلافی تأمل‌برانگیز را نشان می‌دهد. داده‌های این جدول حکایت از این دارند که در دوره هشتم، افرادی که دارای تحصیلات دانشگاهی هستند در مقایسه با کسانی که فاقد تحصیلات عالی هستند، تمایل بیش‌تری به شرکت در انتخابات داشته‌اند ($B = 0,45$). در حالی که مشارکت همین افراد (دارندگان تحصیلات دانشگاهی) در نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری کمتر از افرادی است که تحصیلات پایین‌تری دارند ($B = -0,17$). این امر نشان از آن دارد که در دوره نهم برخلاف دوره هشتم، حضور افرادی که تحصیلات بالاتری دارند کاهش یافته است. برخی از این افراد ترجیح داده‌اند که به بی‌تفاوتی رو آورند در صورتی که همین افراد حضور پررنگی در انتخابات پیشین (دوره هشتم) از خود نشان داده‌اند. بنابراین، این فرضیه پژوهش که «هرچه سطح تحصیلات اعضای جامعه بیش‌تر باشد، احتمال مشارکت سیاسی آنان نیز افزایش می‌یابد»، هم قابل تأیید و هم قابل رد است. جدول شماره (۳) نشان می‌دهد که چنین فرضیه‌ای در دوره هشتم تأیید شده و در دوره نهم رد شده است. البته، پاسخ به چرایی این مسئله به قسمت‌های بعدی موكول می‌شود.

پایگاه اجتماعی - اقتصادی متغیری اجتماعی است که مطالعات و تحقیقات زیادی به رابطه آن با مشارکت سیاسی اشاره داشته‌اند. در این پژوهش نیز چنین رابطه‌ای در هر دو دوره انتخاباتی معنادار اعلام شده است. داده‌های مندرج در جدول فوق بیانگر این موضوع است که در دوره هشتم، افرادی که به ترتیب در پایگاه اجتماعی - اقتصادی متوسط و پایین استقرار یافته‌اند در مقایسه با کسانی که در رده بالای پایگاه اجتماعی - اقتصادی قرار دارند بیش‌تر مشارکت کرده‌اند. در این میان سهم مشارکت افراد متعلق به پایگاه اجتماعی - اقتصادی متوسط ($B = 1,49$) بیش از افراد متعلق به رده

پایین ($B=0,77$) است. به عبارت دیگر، در دوره هشتم سهم پایگاه اجتماعی - اقتصادی متوسط بیش تر از دو رده دیگر (پایین و بالا) و سهم پایگاه اجتماعی - اقتصادی پایین نیز بیش تر از پایگاه اجتماعی - اقتصادی بالا است. این رابطه، در دوره نهم به نحو دیگری بروز می کند (عکس دوره پیشین). یعنی، میزان مشارکت افراد متعلق به پایگاه اجتماعی - اقتصادی پایین ($B=1,12$) بیش از افرادی است که به پایگاه اجتماعی - اقتصادی متوسط تعلق دارند ($B=1,01$). ولی در عین حال، هم چون دوره قبل (دوره هشتم) میزان مشارکت افراد این دو پایگاه (پایین و متوسط) بیش از افراد پایگاه اجتماعی - اقتصادی بالا است. اما، علی رغم معناداری تمامی روابط فوق، باید اعلام کرد که فرضیه پژوهش رد شد. این فرضیه که «بین پایگاه اجتماعی - اقتصادی و مشارکت سیاسی (عمل رأی دادن) رابطه مثبت وجود دارد. یعنی با ارتقاء پایگاه اجتماعی - اقتصادی، احتمال رأی دادن در انتخابات سراسری افزایش می یابد.» آزمون تجربی این فرضیه نشان داد که در هیچ یک از دو دوره انتخاباتی، نه تنها احتمال مشارکت افراد متعلق به پایگاه اجتماعی - اقتصادی بالا بیش از سایر طبقات نیست، بل که، پایین ترین سهم مشارکت نیز در این پایگاه (بالا) مشاهده می شود. حال با تقلیل این فرضیه به دو رده متوسط و پایین پایگاه اجتماعی - اقتصادی (یعنی حذف رده بالا)، ملاحظه می گردد که در دوره هشتم، رابطه ای مثبت بین پایگاه اجتماعی - اقتصادی و مشارکت سیاسی برقرار است، اما، جهت همین رابطه در دوره نهم معکوس می گردد. توجه به این مسئله خالی از لطف نیست و در ادامه بررسی حتماً بدان پرداخته خواهد شد.

دیگر متغیر مستقل مورد بررسی دانش سیاسی است. بر اساس جدول شماره ۳، رابطه این متغیر با مشارکت سیاسی فقط در دوره هشتم معنادار نشان داده شده است. بر این اساس، مشخص می شود تمایل به رأی دادن در دوره هشتم نزد کسانی که از دانش سیاسی بیش تری برخوردار بوده اند بیش تر از کسانی است که آگاهی سیاسی کمتری داشته اند ($B=0,32$). بنابراین، نتایج این دوره تأیید این فرضیه تحقیق را به همراه دارد که «با افزوده شدن دانش و آگاهی سیاسی، رفتار رأی دهی نیز تقویت می شود.» یعنی، هرچه اطلاعات سیاسی پاسخگویان درباره جامعه، افراد و گروه ها بالاتر بوده است، احتمال مشارکتشان نیز افزایش یافته است. اما همین فرضیه در دوره نهم انتخابات، به دلیل معنادار نبودن رابطه فوق تأیید نمی شود.

آخرین متغیر مستقل پژوهش، اثربخشی سیاسی است که رابطه آن با مشارکت سیاسی فقط در دوره نهم معنادار است. این رابطه معنادار حکایت از آن دارد که میزان مشارکت سیاسی افرادی که احساس اثربخشی سیاسی بالاتری دارند، بیش تر از کسانی است که میزان احساس اثربخشی سیاسی آنان پایین تر است ($B=0.80$). از سوی دیگر، این رابطه نشان می دهد که اثربخشی بالا، کاهش بی تفاوتی سیاسی را به دنبال دارد. بدین ترتیب، رابطه فوق تأیید این فرضیه را به همراه دارد که «اگر میزان اثربخشی سیاسی بالا باشد، احتمال اقدام به مشارکت سیاسی افزایش می یابد». به عبارت دیگر، با افزایش حس اثربخشی سیاسی، میزان مشارکت سیاسی افزایش یافته و نرخ بی تفاوتی سیاسی کاهش می یابد. در این جا نیز معنادار نبودن این رابطه در دوره هشتم انتخابات ریاست جمهوری حکایت از عدم تأیید فرضیه فوق دارد.

بدین گونه مشاهده می شود که تأیید و رد فرضیه های پژوهش، بسته به دوره های مختلف انتخاباتی متفاوت است. فرضیه ای که در دوره ای تأیید می شود، در دوره ای دیگر مردود است و این حکایت از تنوع رفتارهای سیاسی شهروندان دارد. سوال اساسی این است: کسانی که در دوره ای اصرار به مشارکت دارند، چرا در دوره ای دیگر به بی تفاوتی روی می آورند؟ و یا برعکس. این امر، هر فرد کنجکاوی را بر آن می دارد که به چرایی و دلایل آن پی برد. دلایلی که مسلماً بی ارتباط با فضای سیاسی - اجتماعی (political-social sphere) دوره های مختلف نیست. در دنباله بحث، سعی می شود که در پاسخ به سوال فوق، به ارتباط متغیرهای ارزیابی شده (به ویژه، تحصیلات، پایگاه اجتماعی - اقتصادی، دانش سیاسی و اثربخشی سیاسی) و فضای سیاسی - اجتماعی و در نهایت پیامدی که برای مشارکت سیاسی دارند، پرداخته شود. شاید از این رهگذر بتوان به گوناگونی رفتارهای سیاسی شهروندان، به ویژه در رفتار رأی دهی، پی برد.

حق رأی در انتخابات از حقوق سیاسی یکایک اعضای جامعه به شمار می رود. از طرف دیگر، مشارکت سیاسی برای همین افراد یک نوع اعمال مسئولیت اجتماعی است. زیرا، اعضای جامعه از طریق آن در فراگردهای سیاسی شرکت می کنند و به طور مستقیم در شکل دادن به حیات سیاسی جامعه خود سهم می شوند. هر چند که رأی دادن ساده ترین فعالیت سیاسی است، اما می تواند پیامدهای عمیقی برای جامعه داشته

باشد. این عمل ساده سیاسی نه تنها برای اعضای جامعه، بل که برای نظام‌های سیاسی نیز اهمیت فوق‌العاده دارد. چرا که تا حد زیادی مشروعیت خود را در گرو آن می‌بینند و از همین روست که در کشاکش رقابت‌های انتخاباتی دست به تبلیغات وسیع زده و همگان را دعوت به مشارکت می‌کنند. بنابراین، عدم شرکت در این فعالیت گسترده سیاسی و روی آوردن به بی‌تفاوتی سیاسی می‌تواند پیام‌های مهمی به ویژه برای نخبگان سیاسی همراه داشته باشد. البته، توجه صرف به نرخ مشارکت یا عدم مشارکت علی‌رغم اهمیتی که دارد، کافی نیست، بل که باید دلایل آن نیز جستجو شود و مشخص شود که سهم مشارکت اقشار مختلف جامعه چقدر است و چرا در دوره‌های مختلف انتخاباتی، نرخ حضور اقشار مختلف دچار نوسان می‌شود.

باید توجه داشت که مشارکت سیاسی نه تنها بر حسب تمایل و سلیقه افراد [که ناشی از عواملی چون پایگاه اجتماعی - اقتصادی، سطح تحصیلات، دانش سیاسی و اثربخشی سیاسی و ... است] فرق می‌کند، بل که بر طبق فضای اجتماعی - سیاسی یا زمینه‌ای که در آن مشارکت صورت می‌گیرد نیز فرق می‌کند. به نحوی که تأثیر متغیرهای فوق بر مشارکت سیاسی، در زمینه‌های اجتماعی - سیاسی مختلف بازتاب‌های گوناگون نشان می‌دهد. خلاصه آنکه نرخ مشارکت اقشار مختلف جامعه، در مقاطع زمانی متفاوت و بر اساس زمینه‌های مختلف، متغیر بوده و رفتارهای سیاسی آنان نیز گوناگون خواهد بود. این گوناگونی نه تنها در میزان مشارکت، بل که در نوع انتخاب نیز هویدا است.

حال این پرسش مطرح می‌شود که فضا یا زمینه سیاسی چگونه می‌تواند بر نرخ مشارکت اقشار مختلف تأثیر گذارد؟ بررسی جریان‌های اجتماعی و سیاسی جامعه گویای آن است که هرگاه گفتمان نظام سیاسی تغییر یافته، نرخ مشارکت نیز دستخوش دگرگونی چشمگیر شده است (عالی‌زاد، ۱۳۸۴، ص ۱۴۴). عوامل موثر بر مشارکت سیاسی (یعنی متغیرهایی که در مدل تحلیلی آمد)، در شرایط متفاوت گفتمانی، تأثیرات گوناگونی نشان می‌دهند. بنابراین، پرواضح است که در شرایط گفتمانی هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری (۱۳۸۰)، با چشم‌انداز خاص خود که نوید تغییر و اصلاح را می‌داد و متادی ارزش‌هایی چون آزادی بود، حضور برخی اقشار اجتماعی پررنگ‌تر باشد. انشاری چون جوانان، تحصیل‌کردگان مقاطع دانشگاهی، کسانی که از دانش

سیاسی بالاتری برخوردارند و کسانی که به لحاظ پایگاه اجتماعی - اقتصادی، متوسط ارزیابی می‌شوند. از جانب دیگر، حضور اقشار فوق در نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری به دلیل عدم تحقق مطالباتشان و نهادینه نشدن ارزش‌های پیش‌گفته، رو به سستی نهاد. زیرا، احساس اثربخشی این افراد کاهش یافته است و بر این تصورند که آنچه انجام می‌دهند اثر قابل توجهی بر نتایج سیاسی نمی‌گذارد. از سوی دیگر، اینان برنامه سیاسی مشخص و مطلوبی هم دریافت نمی‌کنند و بنابراین، ترجیح می‌دهند که کمتر در امور سیاسی درگیر شوند و حتی برخی از آنها انزوا پیشه کرده و از عرصه سیاست کناره می‌گیرند. در عوض، بارونق مجدد گفتمان سستی و طرح ارزش‌های دیگری از قبیل عدالت، عدالت‌محوری و اصول‌گرایی، شاهد گرایش و تمایل بیش‌تر به مشارکت از سوی اقشاری هستیم که بیش‌تر به پایگاه اجتماعی - اقتصادی پایین تعلق دارند. چرا که دستیابی به عدالت و رفع محرومیت (به ویژه محرومیت اقتصادی) به مثابه آرمان و یوتوپیای این گروه از افراد جامعه تلقی می‌شود.

لازم به ذکر است که نتیجه فوق به معنی ناچیز بودن میزان مشارکت سیاسی افراد متعلق به پایگاه اجتماعی - اقتصادی پایین در دوره هشتم نیست و یا این‌که در دوره نهم افراد متعلق به پایگاه اجتماعی - اقتصادی متوسط حداقل مشارکت را داشته‌اند. بل که، همان‌طور که در قسمت‌های پیشین آمد در این دو دوره، افراد متعلق به هر دو پایگاه اجتماعی - اقتصادی (پایین و متوسط)، در مجموع بیش‌ترین سهم مشارکت را به خود اختصاص داده‌اند. ولی نسبت مشارکت آن‌ها در دوره هشتم به نفع پایگاه اجتماعی - اقتصادی متوسط و در دوره نهم به نفع پایگاه اجتماعی - اقتصادی پایین است.

در دوره نهم، هم‌چنین حضور گسترده‌تر اقشاری که کمتر به تحصیلات دانشگاهی رو آورده‌اند مشاهده می‌شود. البته، بین موارد فوق، همبستگی (correlation) نیز یافت می‌شود. یعنی مشاهده شده است که بین میزان تحصیلات و پایگاه اجتماعی - اقتصادی رابطه معنادار خطی وجود دارد (علی‌رغم آنکه متغیر تحصیلات در فرآیند ساخت شاخص پایگاه اجتماعی - اقتصادی وارد نشده است).

نتیجه گیری

این پژوهش، روشن ساخت که گستره و نوع حضور افراد مختلف جامعه در امر مشارکت سیاسی، تابعی است از جایگاه آنها در سلسله مراتب پایگاه اجتماعی - اقتصادی، سطح تحصیلات، میزان آگاهی و دانش سیاسی و احساس اثربخشی سیاسی. علاوه بر این، فضا و زمینه اجتماعی - سیاسی در قالب گفتمان سیاسی رایج می تواند در باز نمود تأثیرات متنوع عوامل فوق بر مشارکت سیاسی نقش ایفا کند. این پژوهش نشان داد که افراد جامعه از طریق دانش سیاسی خود به سازماندهی، تعبیر و تفسیر اطلاعات سیاسی می پردازند و نوع رفتار خود را در مواجهه با فرصت های رسمی گزینش و انتخاب مقامات سیاسی، تعیین می کنند. اگر اطلاعاتی که افراد دریافت می کنند در جهت تقویت و تأیید ارزش ها و نگرش های سیاسی آنها باشد، احتمال مشارکت آنان افزایش می یابد و اگر در جهت مخالف ارزش ها و نگرش های آنها باشد، احتمال خاموشی رفتار آنها در امر مشارکت بالا می رود. همچنین، اگر تصور کنند آنچه انجام می دهند اثر قابل توجهی بر نتایج سیاسی نخواهد گذاشت کمتر در امر مشارکت سیاسی درگیر می شوند. بنابراین، در دوره های انتخاباتی مختلف نمی توان انتظار داشت که اقشار مختلف جامعه، رفتاری یکسان و مشابه را تکرار کنند. بل که، بسته به شرایط متفاوت اجتماعی - سیاسی، رفتارهای متنوعی از اقشار مختلف بروز خواهد کرد.

یادداشت‌ها:

۱. این پژوهش، توسط نگارنده در سال ۱۳۸۴ به انجام رسیده است و داده‌های آن با فاصله اندکی از نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری (بعد از انتخابات) گردآوری شده است.
۲. سلسله مراتبی که میلبرات در کتاب "مشارکت سیاسی" (۱۹۶۵) مطرح می‌کند از عدم درگیری تا بالاترین سطح مشارکت سیاسی را پوشش می‌دهد که به ترتیب عبارتند از: رأی دادن، اندکی علاقه به امور سیاسی، مشارکت در بحث‌های سیاسی غیررسمی، عضویت انفعالی در یک سازمان سیاسی یا شبه‌سیاسی، مشارکت در اجتماعات عمومی و تظاهرات، عضویت فعال در یک سازمان سیاسی یا شبه‌سیاسی، جستجوی مقام سیاسی یا اداری و داشتن مقام سیاسی یا اداری. البته می‌توان به این فهرست موارد زیر را نیز اضافه کرد: جستجوی اطلاعات سیاسی، کمک مالی به ستاد انتخاباتی نامزدها، ارتباط با نمایندگان و رجال سیاسی، مقاله‌نویسی و سخنرانی، تنظیم دادخواست، اعتراض و نقد سیاستها و سیاستمداران.
۳. برای سنجش مشارکت سیاسی (عمل رأی دادن) دو پرسش از پاسخگویان به تفکیک در دوره متوالی انتخابات ریاست جمهوری (دوره هشتم و نهم) به عمل آمد. بنابراین، توزیع پاسخگویان بر اساس متغیر وابسته تحقیق (مشارکت سیاسی)، به تفکیک دو دوره انتخابات ریاست جمهوری و به شکل برنولی خواهد بود (توزیعی که فقط می‌تواند دو حالت را در بر گیرد؛ رأی دادن=۱ و رأی ندادن=۰).
۴. البته در پژوهش صورت پذیرفته، در کنار عوامل فوق عوامل دیگری (نظیر همسویی با فرهنگ سیاسی، انگیزه‌های سیاسی، تأثیر وسایل ارتباط جمعی و...) نیز لحاظ شده است و سازوکار اثرگذاری آنها بر سطوح مختلف مشارکت سیاسی (از عدم مشارکت تا داشتن مقام سیاسی) مورد سنجش و ارزیابی قرار گرفته است. اما، در این مقاله به دلیل تأکید بر سطح خاصی از مشارکت (عمل رأی دادن)، قلمرو بررسی محدودتر شده است.
۵. در این مقاله، از آنجا که رابطه سطح تحصیلات با مشارکت سیاسی رابطه‌ای معنادار و قابل تأمل شناخته شده است، بنابراین، به صورت مجزا و بدون حضور در ساخت شاخص پایگاه اجتماعی - اقتصادی وارد مدل تحلیلی می‌شود و شاخص پایگاه، قاعدتاً برآیندی از دو متغیر دیگر (منزلت شغلی و میزان درآمد) خواهد بود. در اینجا، شاخص پایگاه اجتماعی - اقتصادی از سطح اندازه‌گیری رتبه‌ای (ordinal scale) برخوردار است و پاسخگویان را به سه رده عمده (بالا، متوسط و پایین) افراز می‌کند. لازم به توضیح است که برای تعیین منزلت شغلی، از طبقه‌بندی منزلتی مشاغل که توسط دکتر شهلا کاظمی پور (استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران؛ در مقاله «الگوی در تعیین پایگاه اجتماعی - اقتصادی افراد و سنجش تحرک اجتماعی»، نامه علوم اجتماعی، دوره جدید، شماره ۱۴، پاییز و زمستان ۱۳۷۸) تدوین شده است، استفاده شد.
۶. در پژوهش صورت یافته، مقیاسی با ۱۰ گویه برای سنجش دانش سیاسی طراحی شد که در آن درباره وظایف، نقش و کارکرد برخی از عوامل و عناصر قوای سه‌گانه، قانون اساسی و شناخت و

آگاهی پاسخگويان از مسائل و مشکلات سياسي پرسش به عمل آمد. در اين مقاله بر اساس داده‌هاي گردآمده، متغير دانش سياسي به صورت برنولي توزيع شده است. يعني پاسخگويان در دو گروه توزيع شده‌اند؛ آنان که از آگاهي و دانش سياسي بالا برخوردارند و آنان که داراي دانش سياسي پايين هستند. (بالا=۱ و پايين=۰).

۷. براي اندازه‌گيري اثربخشي سياسي، با بهره‌مندی از نظريه سلسله‌مراتبی لسنر ميلبرات گويه‌هایی متناسب با سطوح مختلف مشارکت سياسي تعبيه شد که از پايين‌ترين سطح مشارکت (عدم درگيري در سياست) تا سطوح بالای مشارکت سياسي (جستجو و يا داشتن مقام سياسي و اداري) را در برمی‌گيرد. سنجش اين متغير، با ۹ گويه و در سطح اندازه‌گيري رتبه‌ای صورت گرفت. اما در اين مقاله، نحوه توزيع پاسخگويان به شکل برنولي است، يعني توزيع پاسخگويان در دو گروه بالا (کسانی که احساس می‌کنند مشارکت آن‌ها می‌تواند در سياست‌ها و خط‌مشی‌ها تأثير زيادی بگذارد) و پايين (کسانی که احساس می‌کنند مشارکت آن‌ها نمی‌تواند در سياست‌ها و خط‌مشی‌ها تأثير چندانی بگذارد) خواهد بود. (بالا=۱ و پايين=۰).

۸. دلایلی مانند: نوسان نرخ رأی‌دهی و حضور بیشتر واجدان شرایط در انتخابات رياست جمهوری در مقايسه با ساير انتخابات و همچنين امکان مقايسه رفتار رأی‌دهی در دو دوره انتخاباتی مشابه و متوالی. ۹. نکته: لازم به ذکر است که افراد پاسخگويان به دو دسته بالا و پايين دانش سياسي و اثربخشي سياسي، اعتباری است و صرفاً بر اساس موازينی است که در اين پژوهش اتخاذ شده است.

$$10. Odds Ratio = \frac{P(y=1)}{1 - P(y=1)}$$

نسبت بخت‌ها (Odds Ratio) بيانگر نسبت احتمال وقوع پيشامد (رأی دادن در دوره هشتم و رأی دادن در دوره نهم) به احتمال عدم وقوع پيشامد (رأی ندادن) است.

کتابشناسی:

۱. آبرکرامبی، نیکلاس، استفن هیل و برایان اس. ترنر؛ (۱۳۶۷)، فرهنگ جامعه‌شناسی، ترجمه حسن پویان، انتشارات چاپخس.
۲. آلموند، گابریل ا. و جی. بینگام پاول؛ (۱۳۸۰)، «مشارکت و حضور سیاسی شهروندان»، ترجمه علیرضا طیب، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، انتشارات اطلاعات، شماره ۱۶۴-۱۶۳.
۳. پناهی، محمد حسین؛ (۱۳۷۹)، «بررسی زمینه‌ها و اهداف انقلاب اسلامی بر اساس شعارهای انقلاب»، فصلنامه علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی، شماره ۱۱-۱۲.
۴. —؛ (۱۳۸۰)، «مقایسه شعارهای انتخاباتی مجلس ششم با شعارهای انقلاب اسلامی»، فصلنامه علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی، شماره ۱۳-۱۴.
۵. دواس، دی. ای؛ (۱۳۷۶)، پیمایش در تحقیقات اجتماعی، ترجمه هوشنگ ناییبی، نشر نی، چاپ اول.
۶. دوینوا، آلن؛ (۱۳۷۲)، «اصول ده‌گانه دمکراسی مبتنی بر مشارکت»، ترجمه بزرگ نادرزاد، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، انتشارات اطلاعات، شماره ۷۷-۷۸.
۷. راش، مایکل؛ (۱۳۷۷)، جامعه و سیاست، ترجمه منوچهر صبوری، انتشارات سمت، چاپ اول.
۸. عالی‌زاد، اسماعیل؛ (۱۳۸۴)، «فرهنگ سیاسی و جلوه‌های آن در انتخابات سراسری»، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، انتشارات اطلاعات، شماره ۲۱۵-۲۱۶.
۹. مسعودنیا، ابراهیم؛ (۱۳۸۰)، «تیین جامعه‌شناختی بی‌تفاوتی شهروندان در حیات اجتماعی و سیاسی»، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، انتشارات اطلاعات، شماره ۱۶۷-۱۶۸.
۱۰. محسنی، منوچهر؛ (۱۳۷۹)، بررسی آگاهی‌ها، نگرش‌ها و رفتارهای اجتماعی و فرهنگی در تهران، انتشارات زهد، چاپ اول.
۱۱. نلسون، جان ام؛ (۱۳۷۹)، «مشارکت سیاسی»، در کتاب درک توسعه سیاسی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.
۱۲. آندریس، چارلز اف. و دیوید ای. اپنر؛ (۱۳۸۰)، اعتراض سیاسی و تغییر اجتماعی، ترجمه محمدرضا سعیدآبادی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.

13. Lipset, Seymour Martin; (1976), *Political Man*, Heinemann Educational Books Ltd, Eighth published in Great Britain.